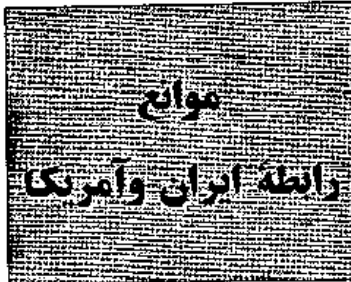


سوسیالیسم

جنبش کارگری ایران و مسئله تشکلهای کارگری

نثر



سه روز پیش از آغاز بازی فوتبال میان دو تیم ایران و آمریکا در چهارچوب جام جهانی فوتبال در فرانسه باولن اولبرایت وزیر امور خارجه آمریکا، در یک سخنرانی بی سابقه که کاملاً با مواضع کانگونی و رسمی آمریکا مغایرت داشت، خواستار آغاز مذاکرات مستقیم با ایران بر سر موانع موجود در رابطه دو کشور شد. وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد اگر جمهوری اسلامی مایل باشد، آمریکا حاضر است وارد یک پروسه پیشرونده بسوی یک رابطه نرمال با ایران شود. اوتاکید کرده که گرچه شکاف عمیقی دو کشور را از هم جدا می سازد، اما می توان با مذاکرات، بتدریج اختلافات موجود را برطرف کرد. در همین حال وزیر خارجه آمریکا تاکید کرد که سیاست کشودش در مورد بهره برداری از نفت و گاز حوزه دریای خزر تغییری نکرده است. این اولین بار است که آمریکا بدون تاکید بر شروطی که پیش در آمد عادی سازی رابطه با ایران بود یعنی دست برداشتن از اختلال در روند صلح خاورمیانه و حمایت از گروههای تروریستی اسلامی در خاورمیانه و بالاخره پروژه تولید سلاحها ی هسته ای و... خواستار مناسبات عادی با ایران شده است. از هنگام روی کار آمدن دولت خاتمی و اعلام تشنج زدائی، در سیاست خارجی، هر چند سیاست خارجی ایران بدلیل مذاکرات متعدد قدرت، یکدمت و یکپارچه نبوده است، اما در همین حال گامهای مهمی در رابطه با بهره روابط با کشورهای جنوبی خلیج فارس و منجمله عربستان سعودی، از سوی دولت برداشته شده، علاوه رئیس جمهور ایران در کنفرانس اسلامی که چندی پیش در تهران برگزار شد، از هرگونه حمله به آمریکا خودداری کرده و در مصاحبه خود با شبکه C.N.N خطاب به مردم آمریکا در سال نور مسیحی پیشنهاد تساهلات فرهنگی، هنری، علمی و ورزشی، را با مردم آمریکا پیش کشید و هنگامیکه کشتی گمیران آمریکا به ایران سفر کردند، با استقبال غیر منتظره ای مواجه گردیدند و بالاخره در مراسم سالگرد دوم فرود هنگامیکه تعدادی محدود از عناصر حرقه ای، شعار مرگ بر آمریکا سر دادند رئیس جمهور ایران متذکر شد که ما در اینجا از صلح و دوستی صحبت می کنیم و خواستار مرگ کسی نیستیم.

این موضعگیریهای دولت، از چشم سیاستمداران آمریکا بدور نمانده است. موضعگیری اخیر

طبقه کارگر ایران چه در رژیم گذشته وجه درحاکمیت جمهوری اسلامی هیچگاه از تشکلهای مستقل خود برخوردار نبوده است. این درحالیست که یکی از ابتدائی ترین حقوق شناخته شده کارگران در سطح جهان ایجاد تشکلهای کارگری جهت دفاع از حقوق ومطالبات کارگران در مقابل سرمایه داران می باشد. در ماههای پیش از انقلاب و بهنگام متزلزل شدن رژیم شاه، در بسیاری از کارخانجات وموسسات تولیدی، شوراهای کارگری شکل گرفت ویراستی این شوراهای بزرگ در صنایع نفت، نقش ارزنده ای در سرنگونی رژیم شاه ایفا کردند. درست بهمین دلیل بود که رژیم جمهوری اسلامی بضمض استقرار، همین شوراهای را هدف قرار داد. باین ترتیب که ابتدا با تشکیل خانه کارگر در سال ۱۳۵۸ سعی نمود آنها را تحت کنترل ونظارت خویش قرار دهد و البته بسوی سرنو اسلامی نیز بر آنها افزود در همانحال از آنجانبیکه عملاً کنترل همه جانبه ای بر این شوراهای نداشت، انجمن های اسلامی را در کارخانه ها برپا ساخت تا بمثابة ارگانهای جاسوسی وسرکوب دولتی، مبارزات کارگران را به شکست بکشاند. در دیماه ۱۳۶۳ قانون شوراهای اسلامی کار رسماً در مجلس تصویب رسید و در مردادماه ۶۴ آئیننامه آن توسط دولت تنظیم و به واحدهای مختلف ابلاغ گردید. بر اساس آئیننامه فوق شوراهای اسلامی کار می بایست در واحد های ۳۵ نفر به بالا تشکیل گردد. اما از آنجا که این شوراهای یک تشکل دولتی بود مورد استقبال کارگران قرار نگرفت و در واحد هایی که انتخابات شوراهای با زور و اجبار دولت برگزار شد جمعاً پس از ۵ سال به ۱۳۷۳ واحد می رسید و حال آنکه ۵ هزار واحد تولیدی مشمول این قانون می باشد.

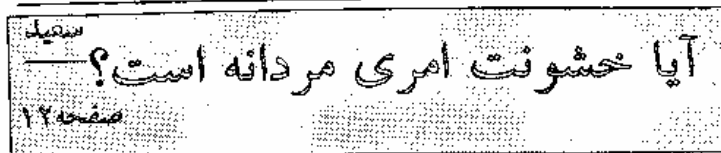
جمهوری اسلامی اما باین دوارگان خود ساخته نیز بسنده نکرد و تصمیم به تشکیل رسمی شعب ساراما در کارخانه گرفت که ارگانهای حراست نامیده می شدند. آنها با ارائه فرمهایی به کارگران از آنها خواستند مشخصات کامل خود و خانواده، وابستگی سیاسی وحشی داشتن قایل در خارج از کشور را در این فرمها قید کنند. این اقدام بیر نتوانست اعتراضات ومبارزات کارگران رامهار نماید.

بقیه در صفحه ۴

سوسیالیسم منجمد، فرم رادیکال ناصر پیشرو

بررسی انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری

در صفحه ۵



سایر

هم دولت کارگری

هم دولت بورژوایی

هر چه پیش آید خوش آید

دنیای راه کارگر، در جنبش چپ کارگری ایران دنیای پر رمز و راز ویژه ای است. دنیایی مملو از تاکتیکها وسیاستهای منفصل، مقطعی و متناقض. دنیایی از اعتقاد و بی اعتقادی همزمان به سیاستهای خود، نه صرفاً در هر تند پیچ که در دقایق پیشروی هر میاستی. دوگانگی اساس رمز و راز دنیای راه کارگر است. در همین حال از حق ننگوریم، ویژگی اش در "پویایی" اش است. قدمی به چپ می گذارد، قدمی به راست، قدمی به عقب، قدمی به جلو.

بقیه در صفحه ۲

سرنگون یاد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار یاد جمهوری شورائی

بقیه در صفحه ۴

از تازه ترین موارد این پیچ و تاب "تاکتیکی" بازگشتی نسل تازه ای از التقاط گرایسی، برسر مسأله اساسی انقلاب یعنی قدرت سیاسی است. بازگشتی عرصه دیگری در "مقولیت"، "تراجع بیسی" و "دوران‌نیشی" که سیاست را "مترمیمکن" می انگارد. عقد توافق برای تحقق دودولت از بیخ و بن متفاوت، و هر دو همزمان، بهنایه اکثریت‌یو جمهوری اسلامی، بیان تضاد مزممن، یک پی اصولی محض، تزلزل ویی اعتقادی آشکار به توافقات رسمی خود است. دردهنیای راه کارگر می توان همزمان هم خواهان دولت کارگری بود وهم خواهان دولت بورژوازی. هم می توان با نیروهای معتقد سرنگونی جمهوری اسلامی و "بررسی دولت کارگری متکسی برای گانه‌سای خودگردان" **تتدار کارگران وزحمتکشان** "عقد تراره‌اد بست" هم می توان با نیروهای معتقد به سرنگونی جمهوری اسلامی ویرپائی یک پارلمنتاریسم بورژوازی به توافق رسید و تعهد داد تا تحقق این جمهوری به مبارزه مشترک ادامه داد.

قدرت سیاسی مسأله اساسی هراققلاب است. این را راه کارگر خود نیز می داند. درست، اما برسر همین مسأله اساسی است که راه کارگر نه اکنون که همواره درهم اندیشی وناپابوری اش را (حتی به مصویات خود) آشکار ساخته است. مبارزه برای تحقق یک قدرت سیاسی جانشین، دیگر مبارزه برای براندازی صرف نیست. الزامات ریابیندی های خود را می طلبد. این دیگر عرصه ای نیست که هرنوع اتحاد واتحاد عملی را با دستاورز "بلوغ سیاسی" و "پخته گی بینشی" نظیر کند. اشتباه نشود، در بسیاری از عرصه های تاکتیکی، سیاست های عملی ومبارزات اعتراضی ومطالباتی می توان با اینس یا آن نیروعقد مودت بست. هر چند که درتحلیل نهائی اتحاد همین تاکتیکها یااتحاد عملی ها فوره باز می گردد به پیشی که ازانقلاب وقدرت سیاسی جانشین وجود دارد. بااین وجود می توان برسر تمامی این ها اختلاف وعشاجره داشت. اما مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ویرای یک اکثریت‌یو مشخص سیاسی دیگر درحیطه مانور مابین تاکتیکهای روزمره بعضا متناقض ویی اقتصاد عملی های مبارزاتی فونگون ومتباین نمی گنجد. این را دیگر نمی توان بابلوغ وپخته گی سیاسی توجیه کرد. این ی پرنسپی وناپابوری به باورهای قراردادی خود ست. این حیطه ایست که دیگر به پشتوانه تمامی سارست ها ومهارتها ی اکتسائی در سانوردها ن میز راه بجائی نمی گشاید. راه کارگر اگر درحطالیه همزمان اش برای دودولت از بیخ و بن متفاوت - بسوزات هم - جلی باشد، تازه بسان نخس مرددی می ماند که یک یا دراین کشتی، ک یا درکشتی دیگر قصد سفر دریائی را دارد. صور پیشامد ها دشوارتخواهد بود. بویژه رهنگامه طوفان -

راه کارگر زمانی نه چندان دور دردمین کنگره ش که اخیرا به فایده سومین کنگره نیز رسید، بنین گزارش کرد: "کمیته مرکزی باعتریت از این عمل بنیادی که سازمان ماچه بعنوان سازمان ارگران انقلابی ایران (راه کارگر) **ویعه دراتحاد ب کارگری**، چه دربرابر سرمایه داری بطورکلی چه دربرابر رژیم جمهوری اسلامی، جز برای اکمیت کارگران وزحمتکشان وجز برای اکثریت‌یو

سوسیالیستی مبارزه نمی کند... باتمام قوا مبارزه کرده است". توجه کنید، در این سند اول مسأله برسر اصول است، آنهم "اصل بنیادی". موضوع این یا آن تاکتیک یا اتحاد عمل نیست. فانیا حاکمیت کارگران وزحمتکشان که درجای دیگری از این سند بلرستی از آن بعنوان "خود حکومتی کارگران وزحمتکشان" نام برده شده، مقوله ای کلی دربرابر سرمایه داری بطور کلی فقط نیست. مشخصا این حکومت دربرابر رژیم جمهوری اسلامی مطرح شده است. ثالثا، تنها وتنها همین نوع دولت بهنایه اکثریت‌یو جمهوری اسلامی محسوب شده که راه کارگر مدعی است جز برای تحقق آن مبارزه نمی کند. آیا اشترا است وتسی که می گوئیم عقدقراردادهای متباین دوگانه (یادآورنده چند گانه) درمورد این مسأله اساسی که "اصل بنیادی" راه کارگر هم هست، بی پرنسپی وناپابوری به باورهای قراردادی خود است؟

هم دولت بورژوازی

هم دولت کارگری

هر چه پیش آید خوش آید

راه کارگر بدرستی درهمان گزارش ادامه می دهد: "باشکل گیری همکاری های مشخص تر میان فعالان چپ رادیکال مبارزه برای ایجاد یک بلرک گسترده از جریان های مختلف چپ کارگری می تواند برسر روشن تری بیفتد. این مبارزه بدون گسست قاطع از سنت جبهه سازی های فراطبقی توسط کمونیستها (باهذهای مبارزه یادیکتاتوری یاامپریالیسم وغیره) که درفرهنگ چپ ایران بسیار ریشه دار است نمی تواند به هدفهای مطلوب دست یابد... باید بااستقلال روشن نشان داده شود که تلاش برای ایجاد جبهه ضدیکتاتوری (خواه بجای تلاش برای ایجاد اتحاد چپ کارگری باشد وخواه بعنوان هرودیف آن) درشرایط مشخص ایران امروز اولو بلحاظ عملی به نتایج درخور توجهی نمی رسد؛ فانیا خلاصه یک قطب سیاسی نسرومنفعلاتف دموکراسی وسوسیالیسم را مزممن تر می کند؛ ثالثا "به قاطعیت سیاسی واستقلال برنامه ای چپ کارگری آسیب می رسد وحتی می تواند موجب انحلال فکری وسیاسی آن بشود". رفقا! برابر آینه به معاهده نشسته اید. آخر از کدامین سنت جبهه سازی های فراطبقی که درفرهنگ چپ ایران بسیار ریشه دار است، سخن می گوئید؟ خود بگوئید، باید بااستقلال روشن به کدامین فرهنگ داران سنت جبهه سازی نشان داد که اینگونه جبهه سازی ها "هرودیف" آنهم برسر مسأله انقلاب ودولت، خلاصه یک قطب سیاسی نیرومندی را مزممن تر می کند، که به قاطعیت سیاسی واستقلال برنامه ای چپ کارگری

آسیب می رسد و موجب انحلال فکری وسیاسی آن می شود!؟

ریشه این همه سرگشتگی وجبهه بازی های هرودیف درکجا است آ درتادوپوه فراطبقی راه کارگر. شعورش کتبسی اش علیه سنت های فراطبقی شورشی درولی است. نهیب اش به سنت داران جبهه وفرهنگ چپ ونیز به چپ "تابالت" کنکاشی است از دون. رشته ها نس که ساخت ویانت راه کارگر را می یافند و ناهمگن اند. تاروپودی یافته شده از لیبرالیسم، سوسیال - دمکراسی وکمونیسم، یک پوپولیسم اکلکتیستی. راه کارگر پوپولیسم شویید. واقعیت این است که پوپولیسم رادیکال شورید تاپوپولیسم اکلکتیستی اش را برپوشاند. اما تصور نشود که تمامی سرگشتگی ها ویازگشت به اصل خودهمواره خطی پیش رفته، یاپاسا صراحت ویاباشکل وشمایلی یکجور. هرزمان رنگی داشته. پیوستی است دیگر این پوپولیسم هم فرهنگ خودش را دارد، دوگانه گی ها وابهام دومفهوم می شود پیوستی ویلرغ سیاسی. از همین رو است که درنزد راه کارگر قدرت سیاسی جانشین باتمام رنگانگی همواره یادوگانه وچند گانه بوده است ویی مبهم وفراطبقی. کالبد شکافی تاریخی- تفصیلی لازم نیست تا تمامی دوگانگی ها وابهامات اثبات شود. ذکر نموده وار چندین "یافتیم یافتیم" ها "کفایت می کند.

راه کارگر هنوز درحیطه شعورش علیه پوپولیسم خلقی بود که کلید انقلاب ایران را یافت ودر "استقلال، آزادی، رهائی از سرمایه وابسته" شعارش نمود. تدارک جبهه متحدی علیه سرمایه وابسته از ملزومات اساسی مادی کردن این شعار "غیر پوپولیستی" بود.

بعد "جبهه متحد کارگری" علم شد آن چنان بی درویدگر وفراخ که تنها دریک گوشه اش "جبهه متحد خلقی" می توانست بساط اش را بپن کند.

این قبیل تغییر شکل والفاظ اما راه بجائی نمی برد سیاستی دیگر لازم بود، یافته شد یا یافته شد: "صلح، نان، آزادی، حکومت شورشی" ماحصل اش بود. گویا کلید جنبش چپ انقلابی فرانچگ آمد. راه کارگر مدعی شد که چپ انقلابی با مبارزه پیگیری برای حکومت شورشی راه را بر پوپولیسم واکونومیس می بندد. چنان بی ربط نیست. قلمی به جلو دربرش از دوران طفولیت واز پوپولیسم. این اما روایت نیمه کاره ای است "فخره مولناک ولایت ققیه" مجوزی بود درتوجیه نیمه دیگر. پوششی که خواست دونی برای یک دمکراسی بورژوازی راباخواست حکومت شورشی پیوند زند.

الزامات اش مشخص بود. تدارک "گستلاسی" برمینای "فصل مشترک احزاب سیاسی" برای یک دمکراسی غیر طبقی. چرا که "دمکراسی بورژوازی ودمکراسی پرولتری هر دو از خسره مولناک ولایت ققیه درعزایتند." ولایت ققیه بسورژوازی متوسط وکوچک را "بینه دفاع از دمکراسی بورژوازی سون داده است" پس باید توجه داشت که "طرح دمکراسی به صورت مقوله ای طبقی منجر به زمین غیر چپ می شود" توگویی که خواست "حکومت شورشی" یاآنهمه آب وتاب یافتیم یافتیم، فقط به این می ماند، که "مضای دست" دمکراسی بصورت مقوله ای غیر طبقی باشد.

هم دولت بورژوازی هم دولت کارگری

هیچ برعه ای در تمامی این دوران راه کارگر فراموش نکرد که با "تعمیر" دزدیدگاه اش نیست به دولت کارگری بطور کلی، اما ضرورت دیکراسی بورژوازی را هم بطور مشخص یادآور شود و بطوریتی این دورا درهم آمیزد، یا متناوبا ویا بموازات هم به پیش کشد. باین وجود تاه دوران قبل از کنگره های اخیر، تاکید بردولت کارگری دروجه عمده فاکیدی تاریخی و عمومی بود و تاکید بردیکراسی بورژوازی، تاکید عسلی و مشخص، توجه کنیده به قطنامه هائی کسیده مرکزی "انقلاب اجتماعی نیز برای شعله ورشدن نیازمند گمرگرتشن انقلاب دمکراتیک است" "توسعه آگرودرست است که جنبش انقلابی درایران درگام نخست بامطالبات عمومی دمکراتیک که مطلقا مضمون بورژوازی و همگانی دارنده آفاز خواهد شد، پس نادرست خواهد بود که درنخستین فاز انقلابی جنبش همگانی - دمکراتیک را با پلانترسمی مخاطب قراردهیم کسه متضمن درخواستهای انتقالی نیز هست" "این یک فرمولیستی عتیقه شده ای است. درعین حال صریح است، درهوا معلق نیست. می شود برمش بحث کرد. می توان باحاملین اف مخالف بود ولی یاورشان را جدی گرفت. راه کارگر اما دیواروش جتی نبود (تیسست) ویرایش فرمولیستی نیز نماند. چرا که بیش ازحد صریح است. صراحت وعدم ابهام قدرت مانور پوپولیسم اکلکتیستی را محدود می کند و پویائی اش را مسمود. تاروتی که هنوز آرایش نیروهای طبقاتی با مساله قدرت سیاسی تعیین تکلیف نکرده ویا تعیین تکلیف اش هنوز درچشم انسان روشن نیست از "دور اندیشی" بلود است که با قاطعیت موضع گیری کرد. حال آنکه دوگانه هم ابهام برای سوخت و ساز این نوع پوپولیسم مناسب تر است. چنین است که راه کارگر به همان میزانی که پوپولیسم و شمارهای پوپولیستی برآشفست وخواستار شفافیت درشمارهای طبقاتی گشت، به همان میزان دوگانگی اش را تشدید کرد. طبقاتی کردن انقلاب و قدرت سیاسی حوزه ای بود که الزاما "حکومت خلقی" را به تجزیه می کشاند. درعین حال هستی پوپولیسم اکلکتیستی تاب تعیین تکلیف با چنین تجزیه ای را نداشت و ندارد. کلید نجات اکلکتیسم یافته شد: هم این و هم آن. بموازات و همزمان بایدکیدگروتسکاید لایبدمستی دارد بجه سنجش دمای تحولات سیاسی. تشدید همین دوگانگی است که راه کارگری که جز برای دولت کارگری در برابر جمهوری اسلامی مبارزه نمی کند را همزمان به اتحاد دیگری که جز برای دیکراسی بورژوازی در برابر جمهوری اسلامی مبارزه نمی کند، می کشاند.

زمانی رفیق شالگونوی درمصاحبه بانشریه کار (اکتریت) گفته بود: "ما به هیچ وجه «عاقلم» نشده ایم و امیدواریم هرگز به ذلت آن «واقع بینی» که سیاست را «هنر ممکن ها» می داند، گرفتار نشویم. چه بگوئیم؟ ■

موانع روابط ایران آمریکا

عملکردهای رژیم نظیر ماجرای ایران گیت و مسک فارلین و... پوچی ادعاهای رژیم را اثبات می کند. همچنین بند و بستهای پنهانی دولت وقت ایران با ریگان برای شکست دمکراتها در انتخابات آمریکا مسئله فراموش شده ای نیست. هر چند هنوز تعدادی از عوامل وابسته به جناح راست سعی می کنند به مناسبت هائی این شعارها را تکرارکنند. اما یک مسئله را نباید از نظر دور داشت که اگر مردم ایران به این شعارهای عوام فریبانه بی اعتنا می باشند اما هنوز جمهوری اسلامی نزد فلسطینی ها و دیگرشده های عرب منطقه خاور میانه و حتی در برخی کشورهای مسلمان آفریقا، مظهر مبارزه با آمریکا تلقی می شود و ارگان ولایت فقیه و جناح راست سنتی موانع آن تلاش دارد بر این دوهمنا همچنان دامن بزند و به نفع خود سود جوید، بعلاوه سیاست دولت خاصی مبتنی بر تشنج زدائی و خروج ایران از انزوی بین المللی، مورد پشتیبانی مردم قرار دارد، آنها براین باورند که رفع تحریمهای اقتصادی آمریکا، بسیاری از مشکلات اقتصادی ایران را برطرف خواهد ساخت. هرچندکه این تصور شاید توهمی بیش نباشد، چرا که رفع تحریمها و گسترش جذب سرمایه های خارجی درایران شاید بتواند بهبود نسبی دروضعیت اقتصادی پدیدآورد. اما نمی توانیدجران اقتصادی موجود درایران را پاسخگو باشد. اما حتی درهین حد محدود نیز کاهش ابعاد بحران اقتصادی مورد علاقه جناح راست سنتی نیست زیرا این خود می تواند موجبات تقویت دولت خاصی را فراهم آورد. بهمین جهت این جناح که پیش از انتخابات یکی از عناصر خود را رهبری انگلستان کرده بود تا آمریکا و اروپا را متقاعد سازد که درصورت پذیرد درانتخابات ریاست جمهوری هم مسئله سلمان رشیدی و هم رابطه با آمریکا حل و فصل خواهد شد، امریزد وینتبال شکست درانتخابات با تشنج آفرینی وغوغا ساری و شمار ملی بی محتوای ضد امریالیستی و ضد امریکایی همچنان به غرمانگری های خود ادامه می دهد.

آنچه به منافع مردم ایران باز می گردد، مبارزه با سیمستی است که استثمار را سازمان می دهد، یعنی مبارزه بانظام سرمایه داری ونفی ستم و استثمار است حال استثمار چه توسط سرمایه وطنی باشد، چه اروپائی، چه آمریکائی و چه آسیائی. بعلاوه اساسا بحران اقتصادی ذاتی نظام سرمایه داری است و درایران بدلیل ویژگیهای خاص موجود وجناحهای مختلف که هریک امپراطوریهای خود را بدید آورده اند و صد ها بنیاد و موسسه که عمدتا نصرت سیطره جناح بازار و سودجویی سنتی و دلال قرار دارد و آنچنان غارت و چپاولی بر اموالی که اساسا متعلق به ملت است حکمفرم است که حتی دورژیم گذشته سابقه نداشته است.

تا زمانی که مردم بر سرنوشته خریش حاکم نباشند، تغییر اساسی دروضعیت توده ها بعید نخواهد آمد. این تصور که رفع تحریمهای اقتصادی آمریکا، مشکل گشای همه معضلات کمونی است، یک توهم بیش نیست. اما پنهان شدن پشت شعارهای ضد امریکائی برای سرپوش گذارین براهداف ارتجاعی و فریبکارانه نیز دیگر راه بچسانی نمی برد چرا که متعلق به جهان دوقطبی بود و یونودعای سرمایه در سطح جهان آنچنان گسترده است که دیگر وطن نمی شناسد.

وزیر خارجه آمریکا، نوعی پاسخگویی به تفسیر موضع دولت ایران درقبال آمریکا می باشد اما دلایل دیگری نیز وجود دارد که دولت آمریکا را واداشته تا روابط خود را با ایران بهبود بخشد:

۱- سیاست تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران، عملا موجب گردهم بازار ایران دراختیار و قبای آمریکا یعنی اروپا و ژاپن قرارگرفت و همچنین پروژه های نفت و گاز ایران که شرکتهای آمریکائی از آن بر کنار مانده اند، موجب گشته تا کمپانیهای آمریکائی فشار بیشتری بر دولت خود وارد آورند تا به لغو تحریمها از جمله قانون وانامر اتنام، کند. قانونی که قرار گرفت و بعلاوه اتحادیه اروپا اساسا این روش آمریکا را محکوم کرده که می خواهد برای اروپا تعیین تکلیف کند که با کدام کشور مناسبات اقتصادی داشته باشد و لذا آمریکا ناچار شد از تحریم شرکتهای نفتی توتال و آلف در سرمایه گذاری درایران صرفنظر کند که نوعی شکست قانون دامانو محسوب می شود. بهمین جهت اکنون دولت آمریکا بشدت تحت فشار کمپانیهای صنعتی و نفتی آمریکائی قرار دارد تا با عادی سازی مناسبات خود با ایران آنها نیز بتوانند از بین بازار سهمی برند.

۲- مسئله بهره برداری از نفت و گاز کشورهای آسیای سیاه و انتقال آن به اروپا یکی از معضلات کمپانیهای آمریکائی است. از یکسو کم هزینه ترین ویا صرفه رین راه این انتقال ایران است اما ازسوی دیگر همیهای اقتصادی آمریکا علیه ایران، منابع کارگیری این راه می باشد و آنها ناچارند راههای بدتر و پرهزینه تری را برگزینند و این خود شامل شاری ازسوی کمپانیهای نفتی بردولت آمریکا جهت رفع تحریمها و برقراری مناسبات با ایران می باشد.

۳- مسئله صلح خاور میانه و نقش ایران در آن بنبابه ک کشور بزرگ دریچه منطقه استراتژیک ویا توجه نفوذش بر گروههای اسلامی دیگر بالمراتیبلی دراین منطقه عامل دیگری است که ضرورت این رابطه را بر ریکا تحمیل می کند. بریزه که سیاستهای دولت ست امریالیستی که عملا قرار داد صلح اسلو را زیر پا برد است، نزدیکی آمریکا به ایران می تواند ملی فشاری بر امرانسیل بمصاحب آید تا بر تعهدات دتن دهد.

۴- دولت آمریکا در تغییر سیاست خود در قبال آن، پامان بزرگی که همانا در مجلس نمایندگان نگره آمریکا می باشد مواجه است که بهودیان یکا نفوذ زیادی در آنها دارند و نزدیکی آمریکا به ن را بضرر منافع امرانسیلی میدانند و هرازگاهی بد چینی علیه ایران به تصویب می رسانند. که سواردی دولت کلینتون تحت عنوان مصابرت مانع ملی آمریکا آنها را و تو کرده است. درایران برغم مواضع دولت خاصی که خواستار حل ذات با آمریکا طی یک پروسه گام به گام است از آنجا که قدرت واقعی هنوز در دست ولایت و جناح راست سنتی است که پشت ولی فقیه ز گرفته است، بشدت با سیاست دولت مخالفت ریزند.

۵- دینی نیست که اکثریت مردم ایران شعارهای ضد کاپی و ضد امریالیستی جمهوری اسلامی را کارانه می دانند، چرا که پس از ۲۰ سال

در این مقاله...

جنبش کارگری و مسئله شکل های کارگری

در آبانماه ۱۳۶۹ قانون کار جمهوری اسلامی سرانجام پس از سالها کشمکش میان جناحهای حکومتی، تصویب رسید. در این قانون علاوه بر شروطهای اسلامی کار بعنوان تشکلهای کارگری که می بایست در واحدهای بالای ۳۵ نفر شکل بگیرند، کارگاههای زیر ۱۰ پرسنل، مجاز به تشکیل انجمن های صنفی بجای سندیکاهای صنفی شدند و واحدهای بین ۱۰ تا ۳۵ نفر می توانستند نماینده کارگران داشته باشند. با تصویب قانون کار مشخص شدن ارگانیزاسیون کارگری دولتی در کارخانه ها، انجمن های اسلامی رسماً به واحدهای تایمه وزرات کار و نحت ارشاد سازمان تبلیغات اسلامی قرار گرفتند که در واقع به ارگانهای ایندولوژیکی رژیم و مبلین جمهوری اسلامی در کارخانه ها تبدیل شدند. این تغییر مسئولیت یعنی تبدیل این ارگانها به نهادهای تحمیت و ششوی مغزی در کارخانه ها زمانی مسیر شد که ارگانهای حراست خودمستقیا وظیفه جاسوسی و سرکوب را به عهد گرفتند.

اما ظاهراً همه این اقدامات کافی بنظر نمی رسید زیرا در سال ۷۳ تشکیل ستاد امر به معروف و نهی از منکر بنسبتور خامنه ای در کارخانه ها برپا گردید که هدف آن افزایش بهره روی کار و بالا بردن سطح تولید در کارخانه ها اعلام گردید. ترکیب این ستاد شامل منبریت، امام جمعه ها، افراد بسیجی و اعضای شوراهای اسلامی کار بود.

در مردادماه ۱۳۷۵ علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر در مصاحبه با روزنامه اسلام از اینکه خانه کارگر شعاع محدودی از کارگران را درخورد آورده ابراز نارضایتی می کند و می گوید:

حدود ۱۵۰۰ شورای اسلامی کار، کمتر از ۱۰۰۰ انجمن صنفی و ۱۰۰ نمایندگان کارگری در کشور زیر چتر خانه کارگر قرار دارند که شعاع کوچکی از حدود ۴ میلیون نفر جامعه کارگری است. و ما با تشدید تضادهای جناحهای اصلی حاکمیت بورژوازی در انتخابات مجلس و سپس ریاست جمهوری خانه کارگر بنفع کارگران سازندگی و طرفداران رفسنجانی در انتخابات مجلس و بنفع خاتمی در انتخابات پس از آن وارد کارزار انتخاباتی شد.

جناح رسالتی ها و ویا راست سنتی و روحانیت مبارز برای جلب آراء بخشی از کارگران سنتی و مذهبی دست یکنار ایجاد "جامعه اسلامی کارگران" شدند. این ارگان ارنجایی در جریان انتخابات ریاست جمهوری هدف خود را "تقویت روحیه ولایت پذیری در کارگران" اعلام کرده و حتی در نظر داشت گروههای فدائیان رهبر ایجاد کند. در واقع رهبر اصلی آنان گروه مرتجع فدائیان اسلام، تلاش می کرد با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، حکومت "عادل اسلامی" بخوان حکومت شبه طالبان در ایران را برقرار سازد که باشکست سنتی روبرو شد.

همه تلاقتها و رنگارنگ جمهوری اسلامی طی ۱۹ سال گذشته همواره به کنترل درآوردن و مهار و سرکوب مبارزات بحق کارگران بوده است. اما هیچیک از تشکلهای تحمیلی این رژیم مورد استقبال کارگران قرار نگرفته چرا که هیچگاه این تشکلهای دولتی در عرصه مبارزات روزمره کارگروههای و صنادع حثرت و مطالبات کارگران نبوده بلکه بالعکس نقش سرکوبگر آنها را داشته اند. اما طی ۱۹ سال گذشته و علیرغم همه تشنات و تانکیهای مختلف، جنبش کارگری هیچگاه از نفس نیاننده بلکه بالعکس پرتوان تر گشته و مدام مبارزات کارگری اشکال متکاملتری یافته است.

بویژه پس از پایان جنگ ایران و عراق، دیگر دولت بهانه ای برای عدم پاسخگویی به خواستها و مطالبات کارگران نداشت و از سوی دیگر علیرغم رشد اقتصادی چند ساله اول پس از پایان جنگ، تورم رشد یافته منام وضعیت معیشتی کارگران را وخیم تر میساخت.

معت و سدی جنبش کارگری بویژه در صنایع بزرگ نشان میدهد که کارگران بخوبی دریافته اند که بدون تشکلهای مستقل خود قادر به پیشبرد مبارزات خود نخواهند بود و لذا اولین حرکت هدفمند در این راستا در سال ۷۵ توسط نفتگران تحقق یافت. در روزهای ۱۷ و ۱۸ دیماه ۷۵ یک گردهمانی از نمایندگان پالایشگاههای اصفهان، شیراز، تبریز و تهران تشکیل گردید که هدف آن ایجاد یک تشکل سراسری پایدار بود. البته همگان بخاطر دارنده عکس العمل ساواما در حمله به این تجمع چگونگی هراس رژیم را از سازمانیابی کارگران بر ملا ساخت. اما این واقعیت همچنان برجاست که وقتی کارگران به تجربه به این مهم واقف می شوند که باید در راستای تشکلهای خود حرکت کنند سرکوبها تنها باعث می شود این جهت گیری را مخفیانه صورت گیرد و طبعاً ابعاد وسیع و توده ای نیابد اما اصل مسئله هیچگاه بکلی منتفی نمی شود. بهمین جهت طی چندسال گذشته حرکتها و اعتراضی و اعتراضی نشان از هماهنگی نسبی در هرواحدها در اسامی شاد حرکتها و همزمان در واحدهای مختلف می باشد.

در سال ۷۶ ما شاهد اعتصابات کارگری در واحدهای مختلف بودیم از جمله مهمترین آنها در ماشین سازی اراک، توردا هوا، کشت و صنعت هفت تبه، سیمان شیراز، ذغال سنگ شاهرود، تراکتور سازی تبریز، ماشین سازی تبریز، پالایشگاه تبریز، بسیاری از ریسندگی ها و ریفاندگی ها در اصفهان (افناز - عیارش - سیمین) نساجی بوشهر، جهان چیت کرج، جهان نصر ایلام همچنین اعتصاب در گروه صنفی قطعات پولاد کرج، بسیاری از کارخانجات غرب استان تهران که حدود ۳۵۰ هزار کارگر را در بر می گیرد، پست و مخابرات کرمانشاه، مترو تهران و سبوه است. اما برجسته ترین حرکت کارگری که نشان از شکل نسبی کارگران داشت و هماهنگی بخشهای مختلف را بنمایش گذارد اعتصاب گروه صنعتی ملی با ۲۶ شرکت در دیماه ۷۶ بود که در ۱۲ بهمن ۷۶ با تغییر پایان یافت. هر چند وجه مشترک همه حرکتها اعتراضی و اعتصابی به لحاظ مطالبات مطرح در سال ۷۶، افزایش دستمزد، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، امنیت شغلی، اعتراض به عدم پرداخت دستمزد، سبوه است. اما در مطالبات گروه صنعتی ملی مسئله حق تشکلهای صنفی نیز مطرح شده است. این امر نشانه آمت که کارگران به تشکلهای دولتی و رنگارنگ بی اعتنا بوده و خواستار ایجاد تشکلهای مستقل خویش هستند. خواستی که از سوی نفتگران در سال ۷۵ عملاً میرفت که تحقق یابد و سرانجام تحقق خواهد یافت.

وظامت اوضاع اقتصادی طی سالهای اخیر آنچنان آشکار است که حتی برخی از سرکردگان جمهوری اسلامی نیز ناچار به اعتراف بدان هستند. اخیراً سرحدی زاده نماینده تهران در مجلس و دبیر سپینارحمایت از

تولید ملی گفت: "قدرت خرید مردم در ده سال گذشته به یک سوم کاهش یافته است". وی افزود: "وامدهای تولیدی ایران با بحران جدی روبروست. بعضی واحدها قدرت پرداخت حقوق کارگران را ندارند در حالیکه متلاً در صنایع ملی ۵ میلیارد تومان کالا انبار شده است اما قدرت خرید وجود ندارد". وی بحران اقتصادی را محصول کاهش قدرت خرید مردم و واردات بی رویه می داند، گفته می شود که در حال حاضر در صنایع نساجی، پوشاک و پشم ۴۵ درصد ظرفیت اسبی کارخانه ها کار می کنند.

در حالیکه در سال ۷۵ حفظ فقر بگفته وزیر بازرگانی معادل ۶۸ هزار تومان برای هر خانوار شهری در مرکز ۴۵ هزار تومان در شهرستانها و ۳۸ هزار تومان در روستا ها اعلام شد، در سال ۷۶، وی شهری خط فقر را برابر ۸۰ هزار تومان و سرحدی زاده آنرا ۱۰۰ هزار تومان اعلام کرد.

این درحالیست که حداقل دستمزد روزانه کارگران برای سال ۷۷ برابر ۱۰۰۵ تومان در روز تعیین شد، یعنی نسبت به سال گذشته که ۸۴۸ تومان بود تنها افزایشی برابر ۱۵۷ تومان در روز نشان می دهد که نسبت به میزان تورم بسیار ناچیز می نماید و در مقایسه با خط فقر حقوق بیش از ۳۰ هزار تومان در ماه یعنی نصف میزانی که کمتر از آن خط فقر نامیده می شود. در چنین شرایطی کارگران برای بهبود وضعیت معیشتی خود که هر روز وخیم تر می شود و تازه خطر بیکاری و از دست رفتن این حداقل دستمزد باتوجه به بحران اقتصادی مدام تهدید شان می کند، راهس جز تعمیم مبارزات خود ندارند و برای پیشبرد یکپارچه و منسجم آن نیز تشکلهای مستقل سراسری یک ضرورت غیر قابل اجتناب است. اینرا حکومت اسلامی نیز بخوبی دریافته و از سوی دیگر میدانده که تشکلهای دولتی کارگری تاکنون نتوانسته کارگران را درخود جای دهد و لذا پس از انتخابات ریاست جمهوری و باز شدن نسبی فضای سیاسی و اعلام آزادی ایجاد احزاب و سازمانها ی سیاسی، خانه کارگر برای آنکه ابتکار عمل را در دست داشته باشد در بهمن ماه ۷۶ اعلام کرد درصدد ایجاد حزب کارگران ایران است.

علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر در نشست دبیران اجرایی خانه های کارگر در سراسر کشور گفت:

"آزادی جامعه کارگری داشتن حزب است و افزود"

حزب بدون پشتوانه مردمی ایده آن جامعه اسلامی نیست و حزبی می تواند موفق باشد که به نیروهای جوان و کارآمد متکی باشد. برای تشکیل حزب، مشورت هاتس با مستوفین زیربط گرفته ایم. در مقطع کنونی مراحل اولیه تشکیل حزب در حال بررسی است."

باتوجه به سوابق خانه کارگر و سیاستهای ضد کارگری آن طبعاً اعتمادی میان ارگان در محافل کارگری وجود ندارد و لذا از پیشنهاد تشکیل حزب انتظار استقبال چندانی نمی توان داشت اما از فضای موجود پس از انتخابات کارگران می توانند برای پیشبرد خواستهای خود مهمترین آن یعنی ایجاد تشکلهای مستقل سراسری بهره جویند و با طرح خواسته های خود به میدان بیایند. ■

■ کمک مالی رسیده

۱۰۰ مارک آلمان - برلین سلطانیور

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

اما پیش از شروع و فراسر بررسی این موضوعات به مساله درخور اهمیتی باید اشاره شود ، و آنهم روش جدید تنظیم برنامه و ابتکاری است که ح . ک . ک پکار گرفته تا تناقضات دربخش برنامه را دربرده ابهام قرار دهد.

بررسی انتقادی برنامه حزب کمونیست کارگری

شالوده برنامه؛ دودولت و دورنمای متضاد

برنامه نوع جدید
روش تنظیم برنامه و ابتکار متناقض ح.ک.ک

درآمد:

موضوع این بررسی ملاحظاتی است برشالوده ، ساختار و نشانه های برنامه ی حزب کمونیست کارگری . (از این پس به اختصار ح . ک . ک) همراه با این نکات ، روش عمل سیاسی که ح . ک . ک از طریق آن معرفی می شود ، یعنی سبک کار نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت . روال بررسی برنامه درسه بخش بهم پیوسته دنبال خواهد شد . دربخش یک شالوده برنامه یعنی مساله دولت و اقتصادسیاسی و جایگاه آن دربرنامه مورد ارزیابی قرار می گیرد . روایت های متضاد و ناهمگون از مفهوم دولت که پیش تر ها با تنسوری " دولت در دوران انقلابی " توجیه می شده ، سنجش نمای روایت مرحله گرای بازمانده از سنت بین الملل دوم است ، که با قالب جدیدی دربرنامه مطرح شده است . از دل برنامه دودولت سربرمی آورد؛ دو یک سوی برنامه " دولت آزادی " است که زمینه ساز " کمونیسم فوری " است و دیگری دولتی که ماهیت طبقاتی آن معلق مانده و از دیدگاه برنامه آرمان مطلوبی است که نتیجه " تحمیل اصلاحات به نظام موجود " و سرنگونی جمهوری اسلامی است . به عبارتی روشن تر دولتی که هم نتیجه " تحمیل اصلاحات به نظام موجود " است و هم قرار است اصلاحاتی به نظام موجود تحمیل کند!!!

بخش دو به بررسی مفهوم " کمونیسم فوری " اختصاص دارد . دراین بخش مفهوم سوسیالیسم از منظر ح . ک . ک و بنیادهای نظری آن مورد بررسی قرار می گیرد . روایت ح . ک . ک از رابطه ی جنبش اجتماعی و مناسبات آن با حزب ، و رابطه حزب ، و رابطه حزب با تشکل های خود سامان و همچنین دولت ، روایت بوروکراتیک از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا و برداشت منجمد از دولت کارگری ، نهاده انگاشتن تحولات سرمایه چه بعنوان شالوده های اقتصادی نظام سرمایه داری وجه به عنوان کارکرد اجتماعی این پدیده ، مساله سوسیالیسم در یک کشور و لغو کار مزدی و ... موضوعاتی هستند که دربخش دو مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت .

دربخش سه ، اصلاحات رادیکال که بخش اعظم برنامه ح . ک . ک را دربر می گیرد ، بویژه روایت منجمد از رابطه فرهنگ و سوسیالیسم و برداشت واژ گونه از مفهوم رابطه اصلاحات و انقلاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

یافت تنظیم برنامه ح . ک . ک به لحاظ فرم ، ساختمان بنسبی موضوعات و شیوه ی طرح مطالبات ترکیبی است از سنت تنظیم برنامه به شیوه مانیفست کمونیست و برنامه های بجا مانده از سنت بین الملل دوم . با این همه ، میان ماندگی برنامه بین این دو سنت با همه ی آرایش های غلیظی که برنامه از مانیفست به عاریت گرفته است ، نباید موجب این سردرگمی شود که برنامه و مضمون اساسی آن ، درحاشیه ی برنامه های مرحله گرای بازمانده از سنت بین الملل دوم بانی مانده است . انگیزه ی ابتکار جدید در تنظیم برنامه را نیز اساساً باید درحاشیه ی آشوب های فکری و تناقضات بجای مانده از سنت های مرحله گرا و سترون گذشته توضیح داد . تناقضاتی که بخش اول برنامه (بخش اصطلاحاً مرامی یا نظری) را در یک تنش دایمی یا پخمش دوم برنامه (مطالبات فوری و اصلاحی) قرار می دهد . ماحصل این ابتکار جدید " سوگندواره هایی " است که فرا سر هر بند دربخش دوم برنامه ظاهر شده و با اصرار غریبی بر رابطه بین دو بخش برنامه و بطور مشخص بر رابطه بین انقلاب و فرم تاکید دارند . درخاتمه باید به یک نکته دیگر اشاره شود؛ در طول این بررسی ، علاوه بر ادبیات سیاسی کنونی ح . ک . ک به آثار آرپی مراجعه شده است که پیش از تشکیل این حزب نیز انتشار یافته اند . رجوع به آثار گذشته اما نباید موجب آزارده خاطر و رقتای حزبی شود ، چرا که این رفقا خود را وارث یک نوع " کمونیسم ژنتیکی " بی عیب و نقصی می دانند . " کمونیسم ژنتیکی " وی عیب و نقصی که همراه با تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست (سهفند) تولد یافته و امروزه در قالب ح . ک . ک زیست می کند . هدف این بررسی از مراجعه به این آثار واره شدن در چنین پلیسک هائی نیست ، بلکه از این روییده است که برنامه ، برشالوده های نظری ای قرار دارد که پیش تر در این آثار منتشر شده اند . شالوده های نظری ای که اگر چه در طی زمان تغییر شکل داده و امروزه در قالب های جدیدی مطرح می شوند محتوای آنها اما دست نخورده باقی مانده است .

* * * * *

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

* اگر کسی دوچشم دارد و می بیند که اگر خود او هم انقلاب نکند، طبقات و اقشار اجتماعی معینی دارند برای دموکراسی انقلاب می کنند، آنگاه باید پاسخ دهد نتیجه این انقلاب درقبال تسوت سیاسی چه باید باشد؟^۲

از این حکم نیز چنین نتیجه گیری می شد ؟

" اگر انقلاب برای دموکراسی ممکن است، آنگاه دولت انقلابی دموکراتیک نیز نه فقط ممکن که حیاتی است. اینکه روند تاریخی خود این انقلاب و دولت انقلابی را در چه فاصله ی زمانی " کهنه " می کند و دیکتاتوری پرولتاریا را در دستور قرار می دهد امر دیگری است"^۳

از چنین احکامی آشکار می شد که جمهوری انقلابی دولت برآمده از آن از نظر تئوری سازان حزی هر چه بوده باشد، هرگز از جنس دیکتاتوری پرولتاریا و یا به روایت روشن تر دولت کارگری نبوده است. در گذشته این بافت نظری شالوده ی درکهای مرحله گرا از انقلابات بود که در برنامه تپلی (برنامه حزب کمونیست ایران) مطرح گردیده و یا تئوری " دولت در دوره انقلابی " توجیه می گردید. همین قالب فکری در برنامه کتونی با اشکال و شمایل جدید، شالوده برنامه ح . ک . ک را تشکیل می دهد. منتها این بار درسی گرد و غبار ها و شعاعتر رادیکال، و یا قالب های جدیدی و چپ نمایی که اوچون مایه های گلشته، اثبات شده است.

از شالوده برنامه دو دولت با وظایف اجتماعی متضاد سرزمی آورد.

دولت آزاد " برای " برتراری نوری یک جامعه کمونیستی " و دولت اصلاح گرا برآمده از تحمیل یک رشته اصلاحات به نظام حاکم و برای تحقق پروسه ی تجدید خواهی. در بخش یک برنامه یعنی جانشی که ساختار برنامه توضیح داده می شود، آمده است :

" برنامه ما برقراری نوری یک جامعه کمونیستی است " و یا توضیحاتی که برنامه درحاشیه ی " برقراری نوری یک جامعه کمونیستی " می دهد، این جامعه از طریق " حکومت کارگری که از نظر شکل یک دولت آزاد است " ۵ برقرار خواهد شد.

این روایت و توتناریستی واراده گرانه از مفهوم برقراری کمونیسم نوری، لغو کارمزدی دریک کشور، اما زیاد یا برجا نمی ماند و دربیچ وقاب های روایت های نامساز از رابطه " انقلاب و اصلاحات " که با تقلیل گرائی اکونومیستی عجین شده و در راس اصلاحاتی که باید به نظام حاکم " (که حتماً یک نظام سرمایه داری است) تحمیل شود، دولت (ساختارسیاسی) اصلاح گرائی ظاهر می شود که از قرار معلوم یا چنانچه از نظام حاکم است، اما رسالت پیش برد و تحکیم سامانه های ساختار همان نظام را داراست (نکته ای که شاید به کسفی نزدیک تر باشد تا واقعیت) و یا خود برآمده از ساختار های اقتصادی - اجتماعی همان نظام است.

۱- شالوده برنامه : مدنریزه شدن برنامه های مرحله گرا و سترون گذشته

دولت و دورنمای متضاد

دورنمای ح . ک . ک، دو نوع دولت با ماهیت و وظایف و دورنمای متضاد از هم متمایز می شوند؛ دریک سو ی برنامه یک " دولت آزاد " قرار داده که زمینه ساز برقراری " نوری یک جامعه کمونیستی " است و دردیگر سو فراسر یک رشته اصلاحاتی که باید به نظام حاکم تحمیل شود، دولتی فرم خواه سربرآورده که ماهیت طبقاتی آن معلق مانده و در مرکز شالوده ی اصلاحاتی قرار گرفته، که باید پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، به " نظام حاکم " تحمیل شود .

به مساله " دولت آزاد " و رابطه آن با برقراری " نوری جامعه کمونیستی " در بخش دیگر خواهیم پرداخت، در اینجا اما تاکید را برای توضیح بیشتر، برینش و روشی قرار می دهیم که عملکرد آن در تنظیم برنامه بصورت درکهای مرحله گرا از انقلابات جلوه گر شده و در نوع دولت با وظایف متفاوت و متضاد را در شالوده برنامه قرار می دهد. اینکه بنیادهای نظری ح . ک . ک برمدار درکهای مرحله گرا از انقلابات و تمایز انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و الویت اولی بردوسی می چرخد، مساله جدیدی نیست، مهم اما قالب های جدیدی است که این شالوده نظری در پیکر آن مطرح می شود .

پیش تر ها، از منظر تئوری پردازان " کمونیسم ژنتیکی " درک مرحله گرا از انقلابات حول وظایف محوری و نوری تشکیل " جمهوری انقلابی " متمرکز می شد. یعنی جمهوری ای که براساس آن " انقلاب برای دموکراسی " به اتفاق طبقات و اقشار اجتماعی معینی ضرورت می یافت :

" ما به این نکته می رسیم که طبقه کارگر ایران در شرایط حاضر از توان برقراری نوری حکومت خویش برخوردار نیست. انجام این آمادگی وظیفه ماست. اما بهر حال ترکیبی از نیروهای طبقاتی جامعه توانایی انجام " انقلاب دیگری " را دارد. این انقلاب " برای دموکراسی و جزه و مقطعی درکل پروسه انقلاب کارگری است. پیروزی یک چنین انقلابی، به انقلاب کارگران کمک می کند. پیروزی این انقلاب با نیروی واقعی و فی الحال موجود طبقات خواهان دموکراسی انقلابی امری عملی است."

اینکه چگونه این انقلاب فرجی " جزه و مقطعی درکل پروسه انقلاب کارگری است " در صورتی که " طبقه کارگر از توان برقراری نوری حکومت خویش برخوردار نیست " معناتی بود که همواره بی پاسخ می ماند. بهررو از این دیدگاه " انقلاب دیگری " که از اشکال انقلابات پرولتری محسوب نمی شود، به اتفاق طبقات و اقشار معینی که هیچگاه روشن نشد که این اقشار و طبقات دیگر کیانند، برای " دموکراسی " ضرورتی بود انکارناپذیر:

سوسیالیسم منجمد، فرم رادیکال

دولت اساساً ارگانسیم ویژه ای است که بر اثر تقسیم کار از جامعه جدا می شود و بر فراز سر آن قرار می گیرد. در جامعه سرمایه داری دولت و حکومت می توانند اشکال متفاوتی داشته باشند. با وجود تنوع در شکل، دولت هیچ گاه نه در شکل و نه در محتوی آزاد نیست. خصیلت عمومی و پایه ای مشترک انواع و اشکال متفاوت دولت بازسازی روابط نابرابر سلطه (بویژه سلطه طبقاتی) در جامعه مننی سرمایه داری است. آزادی اساساً به معنای آن است که دولت به عنوان ارگانی که از بالا بر جامعه تحمیل شده به ارگان کاملاً فرمانبردار جامعه بدل شود.

مفهوم "دولت آزاد" پیش از سنسال پیش به پیشنهاد لاسالیستها در طرح پیش نویس برنامه کوتاه گنجانده شد و بعد ها پرورش شد برای شالوده های فکری سوسیالیست دموکراسی قرن حاضر در نتیجه دولت بورژوازی. لاسالیستها معتقد بودند که برای رهایی کارگران از استثمار انتخابات همگانی کافی است. و در طرح پیش نویس برنامه کوتاه به پیشنهاد لاسالیستها آمده بود که "حزب کارگران آلمان برای ایجاد دولت آزاد تلاش می کند" ۶

مارکس در اعتراض به این موضوع و نقد دولت آزاد در نقد برنامه کوتاه متذکر شد که:

"- دولت آزاد - این دیگر چیست؟ آماج کارگران، که خود را از شردهنیت گنگ رعایای فرمانبردار خلاص کرده اند، به هیچ وجه آن نیست که دولت را آزاد کنند. در امپراتوری آلمان "دولت" تقریباً همان قدر "آزاد" است که در روسیه. آزادی بمعنای آن است که دولت را از ارگانی که از بالا به جامعه تحمیل شده است به ارگانی کاملاً فرمانبردار جامعه مبدل کنیم. امروز نیز اشکال مختلف دولت به نسبتی که "آزادی دولت" را محفود کنند، بیشتر یا کمتر آزادند.

حزب کارگران آلمان دست کم اگر این برنامه را تصویب کند، نشان می دهد که اندیشه های سوسیالیستی اش حتی به زیر پوست نیز راه نیافته اند. زیرا به جای آنکه به جامعه موجود (و این در مورد هر جامعه نیز صحت می کند) به مثابه شالوده دولت موجود (یا دولت آینده در جامعه آینده) برخورد کند به دولت بیشتر به چشم موجود مستقلی می نگرد که صاحب شالوده های ذهنی، اخلاقی و آزاد منشانه ویژه است. ۷

امروز پیش از یک قرن پس از نقد انقلابی مارکس به مفهوم "دولت آزاد" پاروایت های دلخواهی و پرورش های متفاوتی در برنامه حزب روسیه هستیم که هم زمینه ساز "کمونیسم فوری" است. هم توجیه گر سناریوی سیاه و آلترناتیو فروپاشی مفروض جامعه مننی، و هم محصول تحمیل اصلاحات به نظام حاکم و دولت اصلاح گر برآمده از آن است.

←

بهره "کمونیسم فوری" و "دولت آزاد" دریکسو و اصلاحات تحمیلی به نظام حاکم "دولت برآمده از آن" (دولت اصلاح گرا) که گاه با پوشش "دولت تجدید خواه" را به تن می کند، نشانه هائی هستند از یک بیش متضاد و متناقض که در گذشته بین الملل دوم پرچمدار آن بود و امروزه پس از گذشت یک قرن و تحولاتی که سرمایه و ساختار های آن طی این روند از سر گذرانیده است باز هم در سیمای تفسیر شکل پانته ای، شالوده ی برنامه ح. ک. ک. را تشکیل می دهد.

دولت برآمده از "تحمیل اصلاحات به نظام موجود" اما این ویژگی را دارد که تنها از شاهکارهای ح. ک. ک. محسوب می شود. این دولت نیز نوع دیگری از "دولت آزاد" است، که از پس یک رشته شمانس و قالبهای رادیکال از پیگیر مطالبات اصلاحی برای "تحمیل اصلاحات به نظام حاکم" سر بر می آورد. محصول این تقلیل گرایی حرکت از "کمونیسم فوری" روایت ولنتاریستی و اراده گرایانه از مفهوم کمونیسم بسوی اکثریتیسم و دولت اصلاح گرا است.

شاخص های دو دولت در شالوده برنامه

دولت آزاد: بازگشت به لاسالیسم یا بازگشت به مارکسیسم

ح. ک. ک. از جمله جریانهایی است که منحنی ارتودوکسی مارکسیستی است. بین این ادعا و واقعیت اما دنیائی فاصله است که نمونه وارمی توان آن را در طرح مفهوم "دولت آزاد" مشاهده کرد.

در برنامه ح. ک. ک. آمده است که "از نظر شکل حکومت کارگری یک دولت آزاد است" و قاعداً برای "برقراری فوری یک جامعه کمونیستی". رابطه این "دولت آزاد" و "برقراری فوری جامعه کمونیستی" موضوع بررسی طولانی تری است که در بررسی روایت سوسیالیسم منجمد از مفهوم فوری یک جامعه کمونیستی، لغو کار مزدی و سوسیالیسم دریک کشور و نیز روایت بوروکراتیک از مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا در بررسی ساختار برنامه به آن خواهیم پرداخت. اما اشاره ای به مفهوم "دولت آزاد" در ادبیات حزب و چشم اندازهایی که این جریان در دوره های مختلف از تحولات سیاسی از این مفهوم (دولت آزاد) داشته است در اینجا بی فایده نخواهد بود.

اساساً روشن نیست که ح. ک. ک. از مفهوم "حکومت" دستگاه حکومتی را در نظر دارد یا اینکه دولت را که به مثابه ارگانسیم ویژه بر اثر تقسیم کار از جامعه جدا شده است. رابطه دولت و حکومت اساساً در دستگاه نظری حزب مجهول و گم است.

"دولت آزاد" نیز روایتی است دلخواهی که هم می تواند، نمایشگر برپایی "کمونیسم فوری" باشد و هم درمیاستهای روزمره و بسیاری حزب ظاهر شود (تفسیر ساجرای سناریوی سیاه و سفید و طرح پیشنهادی "دولت آزاد" ح. ک. ک. برای جلوگیری از فروپاشی جامعه مننی) و یا اینکه از مرکز مطالبات اصلاحی برنامه سر برآورد.

سوسیالیسم منجمد ، رفرم رادیکال

ساختار سیاسی برآمده از "تحمیل اصلاحات به نظام موجود" چنانکه خود برنزارز جامعه موجود قرار بگیرد رسالتی جز تداوم نظم موجود نخواهد داشت و هر نوع خوش باوری به زمینه های اجتماعی رهایی انسانها از قید و بند های سرمایه بنا کارکرد های اجتماعی اش در مدار چنین بدیل هایی، بازگشت به تجربه های شکست خورده است. دولت سرمایه داری، حافظ مناسبات سلطه ی نابرابر موجود در جامعه منس سرمایه داری است. اساس نقد واقعی از دموکراسی لیبرالی، بزیر کشیدن این مناسبات و برقراری دموکراسی حقیقی است. دموکراسی حقیقی نیز محصول فراشد، درهم شکستن مناسبات نابرابر طبقاتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظام موجود (سرمایه داری) و ایجاد همی زمینه های مناسبات برابری طلبانه کمونیستی است. مهمترین گام اساسی در راستای درهم شکستن این مناسبات، و تحویل انقلابی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم از طریق شکل یابی دولت کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) میسر می گردد.

دربرنامه ای که دولت اصلاح گرا از دل "تحمیل اصلاحات به نظام موجود" سر برآورده است، انتظاری هم نمی توان داشت که جایگاهی برای کنترل و مدیریت کارگری و قدرت تولید کنندگان همیسته آزاد، در نظر گرفته شود و رابطه دولت با این مفاهیم روشن شود. دولت اصلاح گرا قرار نیست که حتی خراش هم به مناسبات اقتصادی - اجتماعی نظام موجود "وارد آورد."

دولت بورژوازی و سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی نمونه دولت اصلاح گرا و مساله حقوق و تضاد

سرمایه بعنوان یک رابطه ی اجتماعی روابط و مناسبات انسانها را تحت تاثیر قرار می دهد و به همه ی روزه های جامعه سرمایه کشد و ایجاد گر بازتولید مداوم روابط اجتماعی متکی بر سامانه های سلطه است. مثلاً در عرصه قوانین منفی، حقوق و تضاد مناسبات سلطه ی نابرابر در جلوه های گوناگونش چه در شکل مناسبات مالکیت وجهه در قالب قوانین منفی و اجتماعی برجسته و تثبیت می شوند. بطور مثال در قوانین حقوقی، تقدیس مالکیت خصوصی، به مثابه یکی از ارکان اساسی نظام حاکم درآمده و تثبیت می شود و دولت و نهاد قضایی آن نیز در مقام مذاق مناسبات سرمایه سالار ظاهر می شود.

دربرنامه ح. ک. ک. در بخش مربوط به مساله "برقراری دادگستری مستقل و تامین عدالت قضایی برای همه آمده است؛ "سیستم قضایی و مفهوم عدالت قضایی در هر نظامی انعکاسی از مناسبات اجتماعی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی در آن است... و تضاد و حکمیت براساسی مستقل و منصفانه، منوط به دگرگونی بنیادی جامعه طبقاتی موجود است"

←

دولت اصلاح گرا و رابطه رفرم و انقلاب ولنتاریسم بوروکراتیک و تقلیل گرانی اکونومیستی

ماحصل ولنتاریسم اکونومیستی، تقلیل گرایی در تبیین وظایف نوری در مهمترین سامانه ی ساختاری یک انقلاب یعنی جایگاه دولت است. دولتی که قرار است در متن "تحمیل اصلاحات به نظام حاکم" محدود بماند. ریشخند آمیز تر اما این است که این دولت اصلاح گرا در قالب شورا پیچیده شده و در پس سرگند واره ایی تقلیل گرا از مفهوم دموکراسی صوری و جدا سازی آن از دموکراسی حقیقی و در مقام نقد دموکراسی لیبرالی و پارلمانتاریستی ظاهر می شود. با این تمایز که دموکراسی لیبرالی و پارلمانتاریستی از منشا، بنیادین اش یعنی "نظام حاکم" که تردید در سرمایه داری بودن سامانه های آن نیست، جدا می شود. نتیجه این کار جدا سازی دولت از "نظام حاکم" بشکل صوری و طرح آن در قالب شورا است.

جدائی دولت از نظام حاکم و نقد دموکراسی لیبرالی

بر سر تیر ساختار سیاسی دولت اصلاح گرا، که نتیجه تحمیل اصلاحات به "نظام حاکم" است، سرگند واره ایی این چنین ظاهر شده است؛

"دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهر ی بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که نخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمی تواند برپا بماند و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد." A

ظاهراً با این حکم نمی شود مخالفت کرد، به شرطی که زمینه های اقتصادی - اجتماعی این نوع دموکراسی روشن شده باشد و همراه با تحول در ساختار های سیاسی از طریق انقلاب، بنیاد های اقتصادی و اجتماعی آن (سرمایه و مناسبات اجتماعی برآمده از آن) نیز مورد آماج قرار بگیرد.

منشا، اساسی سوخت و ساز اجتماعی دموکراسی پارلمانتاریستی چیزی جز مناسبات سرمایه داری و عملکرد های این سیستم در روابط اجتماعی سرمایه سالار نیست.

اما دولت اصلاح گرا ح. ک. ک. که در شکل شورا قالب بندی شده است، اساساً نه تنها رسالتی برای درهم شکستن مناسبات سرمایه داری در عرصه های مختلف اجتماعی پیش روی ندارد، بلکه در سراسر مطالبات اصلاحی، هیچ نکته ای در راستای درهم کوبیدن مناسبات سرمایه داری و برداشتن گامهای سنجیده در این راه مشاهده نشده و آماج های گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم معلق مانده است. دولت اصلاح گرا اساساً تنها درصددی ی بکرشته مطالبات تجدخواهی و بکرشته تحولات اداری باقی مانده است. چنین روش نقلی موضوع نقد راز پایه های اجتماعی اش جدا نموده و نقد دموکراسی لیبرالی را در عرصه حقوقی محدود می نماید.

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری باید جایگزین اتحادیه ها شوند و در برابر این حزب پوششی شده است برای دولت اصلاح گرای که نتیجه فراشد تحمیل اصلاحات به نظام موجود است. روایت های آزادانه ی ح . ک . که از مفهوم شورا ، هم مضمونی و هم کارکرد اجتماعی شورا سترون می کند.

شورا قومی سرعت یادآندی از خود فعالیتی و سازمانیابی در محیط کار (شورا ی کارگری) ویا محیط زیست (شورای شهروندی) است که در دوران معینی از تکامل توانی طبقاتی پدیدار می گردد. هدف این نوع سازمانگری دخالتگری خودسامان دزدندگی اجتماعی ، کنترل تولید و شرایط کار و اساساً کوشش برای دگرگونی انقلابی اوضاع سیاسی جامعه است .

دوام و ماندگاری شورا ، اساساً بستگی دارد به تعادل طبقاتی توا در سطح جامعه . اگر تعادل طبقاتی قوا بسوی سامانه های سرمایه سالار و دولت بورژوازی باشد ، عملکرد اجتماعی شورا ، آرام آرام سترون می شود و اگر نتیجه تغییر تعادل توا بست فراشد انقلاب باشد ، شورا می تواند نوعی سازماندهی ماندگاری باشد برای تحولی در قدرت سیاسی و خودفعالیتی کارگری و مردمی.

هدفی که ما از سرنگونی دولت سرمایه داری و جمهوری اسلامی دنبال می کنیم ، برقراری جمهوری شورایی است . جمهوری شورایی به معنای شکلی از دولت کارگری ویلون واسطه ی هیچ دولتی دیگری ، جمهوری شورایی یک شکل دایمی از سازماندهی دمکراسی انقلابی و کارگری و جلوه ای از دخالت مردم در سامان دادن ، سرنوشت خودشان است . کوششی است برای شکل دادن به حکومت خودسامان کارگران و زحمتکشان یعنی اکثریت جامعه برای درهم شکستن مناسبات نابرابر و تلاش برای درهم شکستن سلطه ی طبقاتی از طریق بزرگ کشیدن مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت اجتماعی.

جمهوری شورایی در واقع پیوند گذار سیاسی در سامان دولت کارگران برای گذار از شیوه تولید سرمایه داری بسوی مناسبات برابری طلب کمونیستی است . جمهوری ای که ترکیبی است از شوراها در محیط کار و محیط زیست (شورای شهروندان) که سامانه های هدایت اقتصاد و سیاست در "جامعه مدنی" را به عهده می گیرد و مهمترین شاخص آن نیز این است که شکلی از دمکراسی کارگری در برابر دمکراسی بورژوازی است ، اگر دمکراسی بورژوازی ، مناسبات سنتی پیشامسرمایه داری را نقی می کند و زمینه های رشد جامعه مدنی بورژوازی را فراهم می نماید ، یعنی سامانه های ستم ، اقتدار در اشکال گوناگونی و در مرکز آنها ستم طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارد و اساساً دولت بورژوازی در مقام حافظ این مناسبات سلطه بر فراز جامعه قرار می گیرد ، دولت کارگری متکی به نهاد های خودسامان کارگری و مردمی ، تمامی مناسبات نابرابر سلطه و دراز آنها سلطه ی طبقاتی را آماج قرار داده



بی شک اینها همه نکات مهم ، اساسی و درستی است از مفهوم سیستم تضایی و رابطه آن با مناسبات طبقاتی در جامعه . باین همه پرسش این است که دولت اصلاح گرا که هیچ رسالتی در زیر و رو کردن مناسبات طبقاتی حاکم بعهد ندارد ، و خود محصول اصلاحات در نظام حاکم است ، چه جایگاهی و نقشی در تحقق عدالت تضایی می تواند داشته باشد که هم مناسبات طبقاتی را دست نخورده باقی می گذارد و هم مدعی دادگستری مستقل و عدالت تضایی است . در همین جاست که احکام حقوق تنها نقش سرگند واره ای را ایفاء می کنند که بر رابطه دو بخش برنامه پرده ساتری می افکنند ، دو بخشی از برنامه که یا دودولت از یکدیگر متمایز اند ، و امر تضای و حقوق در هر یک جایگاه خاص خود را دارد.

دولتی که نخواهد در راستای درهم شکستن روابط طبقاتی و ماشین بوروکراتیک - نظامی ، مناسبات موجود حرکت کند ، هر چقدر هم که از نقد اخلاقی قوانین سرمایه داری سخن بگوید ، نقشی جزو بازتاب مناسبات موجود نخواهد داشت . تنها دولت کارگری برآمده از انقلاب اجتماعی است که می تواند مناسبات موجود را در هم شکند.

دولت اصلاح گرای مطبوع ح . ک . که که قرار است از دل "تعمیل اصلاحات به نظام حاکم" سر برآورد و بهر معنای همین نظام مقید بماند ، تنها زمانی می تواند در مقام عامل اجرایی "سنگینواره های ابتکاری" ظاهر شود که خود ح . ک . ک . سکاتدار و همه کاره آن باشد . در چنین جامعه مفروضی نیز نه تنها از دولت کارگری واقعی خبری نیست بلکه حتی تجدید خواهی متکی بر دمکراسی لیبرالی نیز که دست کم تضمین کننده آزادی افراد باشد ، نیز با مخاطره روبرو است . این نوع حکومت هر شکل و شمایل داشته باشد ، چیزی فراتر از نظام های بوروکراتیک متکی بر استبداد حزبی نخواهد بود.

دولت اصلاح گرا در قالب شورا
حکومت شورایی بر فراز مناسبات سرمایه داری

یکی از اینکارها ح . ک . ک . قرار دادن دولت اصلاح گرا در قالب شورا است . برای کسی که به ادبیات این جریان آشنا باشد این نکته اما چنین تعجب آور نیست . دلیل آن نیز روایتی است که ح . ک . ک . از مفهوم "شورا" ارائه می دهد . روایتی دلخواهی و پررسم و راز - در این روایت شورا به پوششی می ماند که بر درونمایه های متفاوتی کشیده می شود . قالبی است که هر چیزی به فراخور نیاز و مصلحت در آن ریخته می شود . یکروز در دل سیطره استبداد حاکم به شکلی از تجمع کارگری اطلاق می شود ، صرفاً به این دلیل که کارگران خود نمایندند خود را انتخاب کرده اند . روزی دیگر به تشکلی فرضی اطلاق می شود

سوسیالیسم منجمد ، فرم رادیکال

همگانی ، قانون گذاری مستقیم ، حقوق مردم ، میلشیبای خلق و مانند اینها [مقایسه شده با برنامه ح . ک . ک . بویژه بخش دوم برنامه] که صرفاً پروژاک خواسته های بورژوازی (حزب مردم) و جمعیت صلح و آزادی) هستند ، چیز دیگری در برنارد * ۱۰

آنگاه مارکس پس از نقد جامعه سرمایه داری و دولت بورژوازی ، بر مهمترین شاخص پر سود سیاسی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یعنی جایگاه دولت کارگری (بدون واسطه هیچ دولت دیگری) چنین تاکید دارد :

* میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران دگرگونی انقلابی یکی به دیگری قرار دارد ، در انطباق با این ، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که در آن دولت جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد . * ۱۱

روشن است که مفهوم دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا از نظر مارکس که خود منتقد سنت بلانکیستی ، اراده گرایانه و جانشین گرا نه است و بارها بر این نکته تاکید کرده که رهایی طبقه کارگر بدست خود او امکان پذیر است ، با مضمون به اصطلاح " دیکتاتوری پرولتاریا " و " دولت آزاد " برای تحقق کمونیسم فوری ، دنیایی فاصله دارد . دنیایی که سوسیالیسم منجمد را از کمونیسم متمایز می کند .

در گفتن مارکس اما حقیقتی است که روایت های واژگونه و سترون شده از مفهوم " بازگشت به مارکس " را عریان می کند . ولنتاریسم اکتونومیستی حکایتی یک روایت مسخ شده است از مفهوم بازگشت به مارکس . ■

یادداشت ؛

- ۱ - دولت در دوره انقلابی (منصور حکمت) نقل از بسوی سوسیالیسم دوره دوم شماره ۲
- ۲ - همان منبع
- ۳ - همان منبع
- ۴ - یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری
- ۵ - یک دنیای بهتر
- ۶ - نقد برنامه گوتتا ترجمه ا . بزرگر
- ۷ - همان منبع
- ۸ - یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری
- ۹ - در این زمینه نگاه کنید به شماره های مختلف نشریه سوسیالیسم دوره اول دربار سبک کار
- ۱۰ - نقد برنامه گوتتا
- ۱۱ - همان منبع

و خود نیز همراه با محور نابرابر های اجتماعی ، سیاسی و ... مدام پوزمرده می شود .

حکومت برآمده " از تحمیل اصلاحات به نظام موجود " و در واقع دولت اصلاح گرا اساساً چنین رسالتی بهمه ندارد . در برنامه ای که بیشتر مطالبات آن شرح ریزترین زمینه های اصلاحات در جامعه آنها به روایت ح . ک . ک است و حتی بر ضرورت تغییر الفبای کنونی به لاتین نیز تاکید شده ، اما کوچکترین نشانه ای از کنترل و اداره کسارگران و زحمتکشان بر تولید اجتماعی در آن مشاهده نمی شود ، نه از کنترل و اداره کارگری در تولید و محیط کارخیزی هست و نه از قدرت تولید کنندگان همسته آزاد . طرح " حکومت شورایی " چیزی جز یک روایت دلخواهی برای پوشش یک تباری رادیکال به دولت اصلاح گرا نیست . دولت اصلاح گرایمی که تنها در محدوده تجددخواهی باقی می ماند و تجدد خواهی مدرنیسم جدا از سوسیالیسم را تداعی می کند . بدون آنکه در نظر گرفته شود ، در دنیای امروز مدرنیسم جدا از سوسیالیسم و جدا از مهمترین شاخص سیاسی آن یعنی قدرت سیاسی اساساً درجانی در حاشیه نظام موجود و سنت های وابسته به آن است . دولت اصلاح گر اگر چه در قالب حکومت شورایی پیچیده شده است اما این نوع حکومت شورایی ، حکومتی است بر فراز نظام سرمایه داری . یعنی حکومت شورایی از نوع باسبه ای آن .

شالوده برنامه : عدلریزه شدن درک های عرجه گرا
و تناقض ولنتاریسم - اکتونومیستی

ماحصل پیشین مرحله گرا و التقاطی از رابطه فرم و انقلاب و فراشد تحول به دولت اصلاح گرا از " طریق تحمیل اصلاحات به نظام حاکم " چیزی فراتر از چرخش از کمونیسم فوری و دولت آزاد حامل آن بسوی دولت اصلاح گرا و تحمیل اصلاحات به نظام حاکم در پوشش روایت مجرد از تجدد خواهی صرف ، چیز دیگری نیست . نتیجه این کار این است که در پس این کارات برنامه نویسی نوع جدید کمونیسم فوری ، اراده گرا و بوروکراتیکه دیکتاتور قرار دارد و دولت اصلاح گرای دروسی دیگر . دودولت با دو اهداف متضاد . تقلیل گرایمی از ولنتاریسم بسوی اکتونومیسم .

مهمترین گیر این روش التقاطی همانگونه که پیش تر گفته شد ، فقدان گسست از درک های مرحله گرا از انقلابات متکی بر سنت بین الملل دوم و پدیداری دو دولت در برنامه آنها در آخر قرن بیستم است .

مارکس در نقد این پیشین بیش از یک قرن پیش که هنوز سرمایه تا این حد نجومی گسترش نیافته و بگونه ای امروزی در زندگی اجتماعی درهم تنیده نشده بود ، چنین نوشت ؛

" خواسته های سیاسی برنامه (منظور پیش نویس تنظیمی برنامه گوتتا است) به غیر از مکررات گفته ای که برای همگان آشناست - انتخابات

در مقابل مردسالاران جنسیت گرا می گویند، زنها ضعیف اند، مغزشان کوچکتر از مردانه است، آنها توانایی مسئولیت های مردانه را ندارند، بعنوان مثال رفسنجانی درخیزه نماز جمعه چنین ادعایی را می کرد، یا بنی صدر که اشعه ای را در موی زنان کشف کرده بود که مردان را اغوا می کند. این اندیشه ها از سوی خیلی های دیگر طرح شده است، از جمله باصطلاح روشنفکران و اهل علم جنسیت گرا. مذاهب وایدنولویژی های مختلف و عمدتاً طبقات حاکم بر این مبنا برخورد خود را با زنان توجیه می کنند.

در میان این دو قطب جنسیت گرا گروه های دیگری نیز وجود دارند که علیرغم اینکه بر جنسیت تاکید نمی گذارند، اما در عمل بیشتر درسیک کار و نوع خواسته ها به این یا آن قطب نزدیک می شوند. بعنوان مثال تشکل های زنانی حتی بانام ایده های سوسیالیستی صف بندیهای زنانه و مردانه ایجاد می کنند و مانع شرکت مردان در جنبش زنان می شوند یا به آن بهائیت نمی دهند.

در نوع تبلیغات خود مردان را آماج حمله قرار می دهند و نه روابط اجتماعی مرد سالار را. الگوهای زنانه مردانه را به رسمیت می شناسند و برابری این الگوها مورد نظر آنهاست نه آزادی زنان! او به اشکال مختلف و با توجه بهات مختلف در عمل به فمینیستها جنسیت گرا نزدیک شده و آنها را باز تولید می کنند، چه این نوع سبک کار وجه فمینیسم جنسیت گرا که روزگاری محبوبیت داشتند، امروزه منزوی شده اند و تاثیر اجتماعی خود را از دست داده اند.

در مقابل مردان و زنانی که در تشکل ها بی کرد می آیند که اولاً از حیات فعال زنان در آن خبری نیست، خواسته های آن محدود و ابتدائی است، در عمل درگیر نیستند، و خواسته برابری تنها زیست بخش برنامه آنها است. در عمل وسبک کار با زنان برخوردی مردسالارانه و قبیله ماب دارند و در اوج فعالیتشان برای جنبش زنان خیر خواهی می کنند و آدرس و تلفن پلیس و خانه های حمایت از زنان را در اختیار زنان ناراضی و معترض به موقعیت خود می گذارند و در عمل بخشی از وظایف دولتی را انجام می دهند. بدین ترتیب در نهایت جامعه مردسالار را باز تولید می کنند. یعنی در عمل بنام سوسیالیسم و در انتظار انقلاب اجتماعی در جنبش زنان خود را بی وظیفه می کنند. با بی اعتنا شدن این دیدگاهها در میان جنبش زنان اینک رد پای این تحلیلها را در سبک کار این گروهها باید جستجو کرد.

برای کوشش در راه یافتن پاسخ صحیح باید ابتدا ساختار یک جامعه را در نظر بگیریم. زن یا مرد در جوامع کنونی جایگاهی اجتماعی هستند. یعنی کسی که زن بدینا می آید، از قبیل کرسی معینی یا حقوق و وظایف معین نوع برخوردی معین برای او تعیین می شود یا شده است. او طبق مدلی از پیش تعیین شده تربیت می شود، یعنی تربیتی زنانه پیدا می کند با عروسک پرورش می یابد و برای انتخاب شدن مهیا می شود. مهریاتی و گذشت بنام سادیت به او تلقین می شود. چنین تربیتی او را برای خشونت پذیری و سرکوب آماده می کند. برای فرودست بودن و پذیرش شکست و بردباری - او باید قبول کند که زنها اینطورند و این امری بیولوژیک است. این از خود بیگانگی و فرم گرفتن از سوی جامعه همه را یک شکل و یک جور می کند و خلایقیت های فردی انسانها را می کشد و از جامعه حقیقتاً یک اردوی نظامی ساخته است. سرمایه عظیمی در این راه به جریان می افتد. روزنامه ها و تلویزیون این مقام را تبلیغ می کنند. این مسئله تنها شامل زنان نمی شود. مردان نیز طبق مدلهای مردانه پرورش می یابند، پشت این مدلهای مردانه و زنانه موقعیت های اساسی و تحفظی ناپذیر دیگری وجود دارد بنام مقام کارگری و مقام سرمایه داری. کسی که در مقام کارگری قرار داده شده عرض و طول زندگی و امکاناتش معین است. ما می بینیم با کمی تفاوت، کارگران یک جامعه در یک سطح زندگی می کنند و هر کس در این مقام قازمی گیرد همان مشخصات و امکانات را دارا می شود، و سرمایه دار به همین شکل یک مقام و کرسی در جامعه فعلی است. سرمایه دار خودش کار نمی کند، اما اداره اقتصاد و سیاست را به عهده دارد. کارگر باید تولید کند و اداره اقتصاد و سیاست یعنی از سر نوشت خود و کمارش بی خبر و دور باشد. طبیعی است هیچکس دوست ندارد و نمی خواهد سر نوشتش آتش توسط دیگران رقم بخورد و اشتراض می کند، نه زنان و نه کارگران این کرسی

این رابطه اجتماعی مبتنی بر سلطه باز تولید کننده ست و اشتغال بر گروه های فرودست اجتماعی است و تفکر سلطه طلب و رابطه نابرابر میان انسانها را توضیح می دهد. این رابطه نه بین زنان و مردان جامعه، حتی بین افراد واحد گروهی هم رزم نیز می تواند باز تولید شود و به صورت سلطه فرد بر جمع خود نمائی کند.

لکار دیاسخ به سوال شونندگان رادیر

آیا باید به پلیس مراجعه کرد ؟

برای زنی که زیر ضربات کتک خورد می شود، هر گونه عکس العمل، هر گونه دفاع از خود واز جمله مراجعه به پلیس امری طبیعی است. نه پلیس سوشد که بقول دوستی "از جنبش زنان تاثیر گرفته است" یا بقول یکی از دوستان دیگر "مردمی" است، بلکه هر پلیسی حتی خشن تر و سرکوبگر تر. زیرا کسی که کتک می خورد نیاز به کمک دارد. این وضعیت خاص نباید باعث شود که ماهیت و دایره عملکرد و نقش سرکوبگر پلیس و خشونت های ذاتی این ارگان است از تبلیغات جنبش زنان حذف شود یا به حاشیه برود. حتی خانه های زنان و فمینیستهای رادیکالی که معروف به ضد مرد هستند با پلیس مرز می کشند، برخی از آنها به این خاطر که پلیس خود به خاطر خشونت ذاتی ضد خشونت نیست و برخی به این خاطر که پلیس اساساً مردانه است، این توجیحات را وقتی به کار می برند که ناتوانیها و محدودیت پلیس را در آمارها می بینند، آمارها بی که خود خانه زنان تهیه می کنند و محققین این عرصه تهیه کرده اند. اما برای سوسیالیستها پلیس ارگان سرکوب هر گونه مخالفت با وضع موجود و پاسخ طبقه حاکم به معضلات اجتماعی است. طبقه حاکم و امروزی پرور داری روش کارشان اینطور است که جرم را در مجرم جستجو می کنند و به علل اجتماعی آن نمی پردازند. زیرا علت جرمها در حاکمیت مبتنی بر منافع آنها نهفته است. سود حاصله از قاچاق مواد مخدر و درصد مهمی از بیکاری و... که خود عامل بسیاری از جرمها هستند نادیده گرفته می شود، و رابطه فقر و آگاهی که بستر خشونت بین افراد پایینی جامعه واز جمله کتک خوردن زنان است عدم حاکمیت مردان و زنان طبقات پایینی جامعه بر سر نوشت خود که یکی از عوامل عقب ماندگی و جرمزائی به حساب می آید، مسائلی نیستند که خود جرم محسوب شوند یا علت جرم قرار گیرند، زیرا حیات طبقه حاکم واز جمله پلیس را به زیر سوال می برند. از اینرو جرم را در خود مجرم دنبال می کنند. به این خاطر جرم را رها می کنند و به مجرم می پردازند. جرم زیر دست و پای پلیس رشد می کند و به حیات خودش ادامه می دهد، در حالیکه بعضاً مجرمین اعدام می شوند، اما جرم دوبرابر می شود. مجازات از دیدگاه آنها جنبه انتقام جویانه و سرپوش گذاشتن بر جرم دارد. از دیدگاه آنها مجرم ذاتاً مجرم است.

سوسیالیستها مجرمین را قربانیان جرم می دانند و تنها برای مسامحت از آسیب رسانی به دیگران به کنترل مجرم می پردازند و برای از بین بردن علل جرم تلاش می کنند، تا آنجا که به رابطه افراد مربوط می شود. ■

متن سخنرانی سعید از فعالین هسته اقلیت درآدیو زنان، فرستنده مجلی استکهلم

آیا خشونت امری مردانه است؟

در همین کشورها نابرابری زنان و مردان کماکان مسئله روز است. بازهم میلیونها زن جرئت نمی کنند در ساعاتی از شب رقت و آمد کنند، بازهم هزاران زن روزانه کتک می خورند و به قتل می رسند، بازهم بیکاری میان آنها بیشتر است، بازهم مورد تجاوز و خشونت قرار می گیرند... الی آخر که همه میدانیم اعمالی این ستم عریان به بخشی از جامعه بشری، بررسی علل ریشه کن کردن این نابرابری را به مسئله اساسی جنبش های انقلابی تبدیل کرده است. نخستین سوال اینست که ریشه این ستم در کجاست؟ پاسخ به این سوال در واقع حاوی پاسخ به سوال ریشه های خشونت هم هست. بخشی از فعالین جنبش زنان ریشه این ستم را در جنسیت زنانه و مردانه جستجو می کنند و بر اختلاف و حتی تضاد دو جنس تاکید می کنند. طبیعی است که اینها خشونت را امری مردانه می دانند و عملیات معتقدند که خشونت در جنس مردانه وجود دارد و مردان ذاتا خشن و بالطبع مجرمند. لذا باید در مقابل آنان قدرتی زنانه ایجاد نمود. بدین ترتیب جامعه بشری به دو قسمت تقسیم می شود. زنان و مردان و مرز آشنی پذیری آنها را از هم جدا می کنند. به زعم اینها زنان صلح طلب، شورا پس و ضد سلطه اند، اما مردان جنگجو، خشن و سلطه گرند. و جنگها را مردها راه می اندازند. از آرزوهای این گروه تحقق سلطه زنانه بر جامعه است. خانها هم افشار در سخنرانی اش می گوید: «هزاران سال مردها حکومت کرده اند، بگنارید صدسال هم زنها حکومت کنند. در جنگ ویتنام مردها عامل خشونت بودند و... یا حتی مردها هستند که جنگها را آفریده اند». و ملاحظه می کنید که در پی جنگ ویتنام سرمایه ها و نقش شان از یکسو و اتفاقا حضور مردان و زنان بسیاری در جهان در مقابل این جنگ نادیده گرفته می شود. آنها معتقدند دو دنیای مختلف زنانه و مردانه وجود دارد.

بقیه در صفحه ۱۱

قبل از آنکه وارد بحث خشونت شوم، برای ذکر اهمیت مسئله باید نگاهی هر چند کوتاه به وضعیت زنان بیاندازیم. هزاران سال است که نیمی از بشریت بر امتیاز بیشتر از سایر گروههای اجتماعی فرودست تحت انقیاد و ستم بسر می برد. من روی اینکه چه حقوقی از زنان سلب شده است نمی روم، کافی است که بدانیم هزاران سال آنها از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بوده اند. اما می خواهم به این مسئله اشاره کنم که جامعه بشری در ستم به زنان از چه منبع عظیم رشد و تکامل به همین علت محروم شده است. هرگز فکر کرده اید که اگر این نیمه بشریت فرصت و مجال می یافت تا تکامل آزاد خود را طی کند امروز جامعه در کجا ایستاده بود؟

آنها را به کار خانگی واداشتند و کار یکنواخت خانه و عرصه محدود آن مانع رشد و تکامل آزادانه بخش بزرگی از زنان شد. عدم تماس با جامعه و محرومیت از آموزش و حقوق اجتماعی ضرریه عظیم دیگریست که این نیمه جامعه را آسیب زد و مانع از آن شد که در حیات جامعه نقش فعالتری بعهده داشته باشند، پاسدار این ستم و بردگی مردانه بودند که خود برده حاکمان بودند، مردانی که بنویس خود زیر سلطه بودند و این سلطه مانع از هرگونه رشد آزاد آنها نیز بود. آنها زنان و کودکان را می زدند و طعنه حاکم همه را. حاکمیت این وضعیت بر جامعه بشری قدمتی هزاران ساله دارد. خشونت و سلطه در تاریخ و این جامعه بافته شده است. کتک زدن کودکان در مدارس تا همین چند دهه قبل یک وسیله تربیتی محسوب می شد. امروزه بدنبال مبارزات طولانی و افزایش امکانات جامعه بشری گشایشی در این وضعیت ایجاد شده است و ظاهرا این وضعیت تغییر کرده است. اما هرچه بیشتر بنیادهای این ستم به حیات خود ادامه داده و این ستم را بناز تولید می کنند، خواسته هایی که یکروز آرمانهای جنبش زنان را تشکیل می دادند، وقتی بنست آمدند، عدم کفایتشان را نشان دادند. مثلا برابری حقوقی زنان و مردان در برخی کشورها قبول قانونی یافته است، اما

آدرسهای تماس

کمکهای مالی خود را به حساب زیر واریز نموده:

ورسید آترا به آدرس ما ارسال نمائید:

D. ARYANT
K. T. O: 32 32 51 18
BLT: 250 50 180
STADTSPAKASSE
HANNOVER
GERMANY

POSTFACH NR: 412
30004 HANNOVER
GERMANY

I. S. S
BOX 71 38
17 170 SOLNA
SWEDEN

زنده باد سوسیالیسم